

• دریافت ۹۰/۱۱/۱

• تأیید ۹۱/۰۴/۱۳

ارتباط دوسویۀ حاکمیت و اندیشه

در دوران سامانی و غزنوی

منصوره احمدی جعفری*

علی محمد سجادی**

چکیده

سیر تعالی علم و ادب در خراسان و ماوراءالنهر از انقراض ساسانیان تا قدرت گرفتن حکومت‌های ایرانی متوقف ماند. در عهد طاهریان و صفاریان زبان و ادبیات فارسی جانی دوباره یافت و گام‌های استوار و مطمئنی به سوی باروری فرهنگی و علمی برداشته شد. صفاریان، نخستین خانواده بومی خراسان بودند که زبان فارسی را جایگزین زبان عربی ساختند. با ایجاد حاکمیت در خراسان، تحرک فکری و فلسفی اندیشمندان و علمای این خطه از سر گرفته شد و رکود گذرای فرهنگی پایان پذیرفت. تحولات علمی سبب شد تا برخی، قرن چهارم را «رنسانس اسلامی» نامیدند. برهه زمانی مورد بحث (قرن سوم، چهارم و پنجم ه.ق)، از مهمترین ادوار فرهنگی فارسی به حساب می‌آید و بررسی عوامل رشد و افول اندیشه و ارتباط آن با حاکمیت ضروری می‌نماید. با تبیین رفتار پادشاهان سامانی و غزنوی در برابر اندیشمندان، کیفیت مدارس علمی و اهمیت خاندان‌های محلی بیش از پیش روشن می‌شود.

کلید واژه‌ها:

سامانیان، غزنویان، اندیشه، حاکمیت، معتزله، اشاعره.

*دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
mansooreh-ahmadi.jafari@yahoo.com
a.sajadi@sbu.ac.ir

**استاد بازنشسته دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

امنیت و آسودگی خیال متفکران و صاحب‌نظران از ویژگی‌های مهم جامعه‌ای پویاست. همان‌گونه که در چهارمقاله آمده‌است: «هر صنعت که تعلق به تفکر دارد، صاحب صنعت باید که فارغ‌دل و مرفه باشد که اگر به‌خلاف این بود، سهام فکر او متلاشی شود و بر هدف صواب به جمع نیاید» (عروضی، ۱۳۸۰: ۱۶) این آسودگی در دوران حکومت سامانیان در ماوراءالنهر و خراسان فراهم شد. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۹۸؛ اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۳۰) یکی از عوامل رشد و تکامل ادب فارسی و اندیشه‌های عقلی در این دوره، نتیجه مستقیم تشویق پادشاهان نسبت به گویندگان و متفکران و اعزاز و اکرام آنان بود. این قرن‌های نخستین دوره‌ای از ادوار ادب فارسی است که شاعران و استادان بزرگی در یک ناحیه محدود زندگی کرده و فصاحت و جزالت کلام، فطری و ملکه گویندگان آن بوده‌است. (صفا، ۱۳۶۶: ۳۵۶/۱)

ظهور غزنویان سیر طبیعی روندی بود که از اواخر حکمرانی سامانیان آغاز شده‌بود. بنیان‌گذاران دولت غزنوی سرداران و سپهسالاران دولت سامانی بودند. آنان بر سپاه تسلط یافتند و بخشی از قدرت نظامی دولت سامانیان را در اختیار گرفتند. بنابراین با تضعیف اقتدار حکمرانان سامانی، به تدریج بر قدرت و نفوذ آنان افزوده شد. ایشان به‌جز امور نظامی در امور سیاسی و به تبع آن در امور فرهنگی نیز تأثیر گذاشتند.

سامانیان

علل کامیابی

سامانیان به برکت درآمد هنگفتی که در سایه شاهراه تجاری و رونق کشاورزی نصیبشان می‌شده است و با حسن سیاست و عدالتی که به آن شهرت داشته‌اند، چنان رفاه و امنیتی فراهم نمودند که دانشمندان با طیب خاطر به قلمرو حکومتی آنان مهاجرت کردند. تاجاییکه بخارا در عصر سامانیان «کعبه الملک و مجمع افرادالزمان و مطلع نجوم ادباء الارض و موسم فضلاء الدهر» شد. (ثعالبی، ۱۹۶۸: ۱۰۱/۴) مهاجرت دانشمندان به این شهر تا بدان جا بود که ملقب به «قبه‌الاسلام» در بلاد مشرق شد و با بغداد کوس رقابت زد. (فرای، ۱۳۶۵: ۹۰)

مهم‌ترین علت کامیابی سامانیان، شناخت درست موقعیت خود و دستگاه خلافت بود. ضعف‌های آشکار دستگاه خلافت، سامانیان را گمراه نساخت. آنان باتوجه به تجربه طاهریان و صفاریان، جایگاه سیاسی و اجتماعی و مذهبی خلافت را از هم تفکیک کردند. سامانیان پس از

پیروزی، برای همیشه پایبندی و اطاعت خود را از خلیفه حفظ کردند و از توانایی‌های دستگاه خلافت برای استحکام حاکمیت خود بهره گرفتند و محیطی امن فراهم آوردند. (طبری، ۱۴۱۸: ۱۲/۸؛ مستوفی، ۱۳۴۷: ۳۲۶) این امنیت زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که بدانیم در این روزگار عراق که رقیب علمی و فرهنگی خراسان و ماوراءالنهر بود، از جهت سیاسی و اقتصادی وضعیت بسامانی نداشت. تسلط ترکان ماوراءالنهر بر دستگاه خلافت، رقابت وزراء و پس از آن امیرالامراها و درنهایت تسلط سلاطین آل بویه بر آن، نمایانگر بحران سیاسی این منطقه است. از جهت اقتصادی نیز قحطی و وبا و زلزله با گرفتن جان هزاران نفر از مردم عراق زمینه رواج دزدی و غارت را ایجاد کرد. گروه زیادی از مردم عراق متواری شدند و تجار و بازرگانان، جلای وطن کردند. از همین رو، بسیاری از مکان‌های تجاری و عمومی تعطیل شد. در این میان درگیری مذهبی اهل سنت و تشیع بر دامنه ناامنی‌ها افزود. محله‌های گوناگون بغداد پیوسته عرصه غارت و تخریب گشت و در نتیجه این درگیری‌ها تعداد زیادی از مردم دو طرف کشته شدند. (ابن کثیر، ۱۴۲۴: ۳۰/۱۱)

تضعیف اقتدار عباسیان، جامعه را از تسلط یک اندیشه سیاسی-مذهبی متمرکز خارج کرد و پناهگاه‌های متعددی برای صاحبان اندیشه به وجود آورد. در واقع کثرت مراکز قدرت، تعدد مراکز علمی را به همراه آورد. چنان که پیش تر ذکر شد، یکی از مهم‌ترین این مراکز، قلمرو حکمرانی سامانیان و پایتخت آنان بخارا بود که به عنوان یک مرکز علمی و سیاسی، بغداد را تحت الشعاع قرار داد و نویسندگان و اندیشمندان بسیاری را به سوی خود جلب نمود. (حتی، ۱۳۵۰: ۳۱۴)

مدارس و مراکز علمی

نگاهی به کتابخانه‌ها و مدارس دوره سامانی نمایانگر پویای علمی این دوران است. ابن سینا در شرح زندگی‌نامه خود به دسترسی آسان و مطالعه کتب رشته‌های گوناگون از طب، فقه، منطق و فلسفه در قلمرو سامانیان اشاره و به وجود بازار کتاب فروشان تصریح کرده است. (ابن سینا، ۱۳۳۳: ۶۴) بازاری بی نظیر که کتاب فروشان آن، افرادی باسواد، و دکان‌های آن مرکز تجمع شاعران، فیلسوفان، پزشکان، منجمان و دیگر افراد علاقمند به علم بود. (فرای، ۱۳۶۵: ۹۰) کتابخانه‌های پادشاهان و امیران سامانی به سبب اشتغال بر کتب یونانی، فرصت مغتنمی را برای متکلمان و فلاسفه در دسترسی و مطالعه کتب کلام و فلسفه فراهم کرده بود. (ابن ابی اصیبعه، ۴۳۹/۱) علاوه بر آثار مختلف از علوم گوناگون، از جمله: «علوم اوایل»، کتب مربوط به

هر فن و علمی به تفکیک در صندوق‌ها و اتاق‌های جداگانه این کتابخانه‌ها نگهداری می‌شد. (ابن سینا، ۱۳۳۳: ۶۵۲)

به تبع کتابخانه‌های سلاطین سامانی، کتابخانه‌های خصوصی و عمومی دیگر به وجود آمد. از جمله: کتابخانه خزیمه محدث و فقیه، که مورد استفاده اهل فقه و حدیث بود و کتابخانه ابن حبان بستی، محدث شهر بست. (ذهبی، ۱۴۱۳: ۴۲۲/۱۸) با زمینه‌سازی‌های حکمرانان سامانی و گسترش مباحث علمی و افزایش علاقمندان به تحصیل علوم، به تدریج مدارس نیز در این دوره تأسیس گردید. از مدرسه بیهقی یا بیهقیه در نیشابور، به عنوان کهن‌ترین مدرسه در جهان اسلام یاد کرده‌اند. «این مدرسه با توجه به درگذشت بانی و مدرس آن، امام ابوالحسن محمد بن شعیب بیهقی (د. ۳۲۴.ه.ق.)، از نخستین مدارس است که از برنامه‌های درسی و تئوری چند از استادان، دانشجویان و پشتوانه‌های مالی و استمرار فعالیت آن، گزارش‌های رسایی در دست است.» (امین ریاحی، ۱۳۸۱: ۱۰۷) گسترش و تأسیس مدارس در این روزگار به حدی بود که گفته شده تعداد مدارس در بخارا از هر شهر دیگری بیشتر بوده است. (خلیفات، ۱۳۷۵: ۲۷)

توسعه کتابخانه‌ها به همراه گسترش مدارس، کتب گوناگونی را در دسترس شمار کثیری از محصلان علوم قرار داد و آنان را با آخرین ترجمه‌ها و تألیفات آشنا نمود و زمینه رونق مباحث عقلی و گسترش آنها را فراهم کرد.

اهمیت خاندان‌های محلی

خاندان‌های محلی که تحت فرمان سامانیان بودند نیز در روند گسترش علم تأثیر زیادی داشتند، از مهمترین این خاندان‌ها، آل فریغون در جوزجان و آل مأمون را در خوارزم می‌توان نام برد. حکومت آل فریغون و آل مأمون در دوره ضعف و فروپاشی دولت سامانیان و دوره بحرانی انتقال حکومت از سامانیان به غزنویان، حالت نیمه‌مستقل خود را حفظ کرده و در امور علمی و فرهنگی تأثیرگذار بود.

آل فریغون، امرایی فاضل و دوستدار علما بودند و با پذیرش اطاعت غزنویان و حتی وصلت خانوادگی با آنان، از انحلال حکومت خود ممانعت کردند. «و درگاهشان و اعطاف ایشان مقصد غرباء و ادبای اطراف شده و اموال ایشان نهزه آمل گشته و جانب خصیب ایشان مرتع و مربع اولوالآداب آمده و اسعار اشعار در بازار مروّت ایشان رواج یافته و فتوت ایشان به جبر کسیر و فکّ اسیر متقبّل و متکفلّ گشته و افاضل و امثال جهان رضیع احسان و ربیب انعام ایشان شده

و...»^۱ (جرفاذقانی، ۱۳۸۲: ۳۹۴) آل مأمون نیز در اواخر دوره سامانیان و اوایل دولت غزنویان، به یکی از سلسله‌های مؤثر در امور سیاسی و فرهنگی مبدل شد. مأمونیان از همان دوره سامانیان با وصلت خانوادگی با غزنویان پیوند مستحکمی با آنان برقرار نمودند. (همو، ۱۴۱۷: ۳۷۴؛ ابن کثیر، ۴۹۱/۷) این اتحاد و ارتباط نزدیک تا هنگام قتل ابوالعباس مأمون که سلطان محمود به بهانه خونخواهی او، به خوارزم حمله برد و دولت آل مأمون را منقرض کرد، پابرجا بود. (همو، ۱۴۱۷: ۳۷۴-۳۷۶؛ همو، ۱۴۱۷: ۶۱۱-۶۱۲/۷) این دو خاندان با درایت خود محیطی نسبتاً امن فراهم آوردند که پناهگاه بسیاری از عالمان و دانشمندیان شد که از ناامنی‌ها و سخت‌گیری‌های مناطق دیگر خراسان و ماوراءالنهر متواری بودند. برای نمونه، ناتلی، استاد ابوعلی سینا در ایساغوجی و منطق، به دربار خوارزمشاه مأمون بن محمد روی آورد. (ابن خلکان، ۱۴۱۷: ۱۵۸/۲) همان‌گونه که خود ابن سینا، به هنگامی که امور دولت سامانی دچار بحران شد، به گرگانج رفت و در دربار خوارزمشاه علی بن مأمون بن محمد جای گرفت. (همو، ۱۴۱۷: ۱۵۹/۲)

غزنویان

ارتباط سلطان محمود با اندیشمندان

پیش از روی کار آمدن غزنویان، غزنه از «زَمَعات بلاد بود و از شهرهای معمور و دیار مشهور دوردست» (جرفاذقانی، ۱۳۸۲: ۳۸۶) و پیشینه ادبی و علمی نداشت، اما در این عصر به یکی از مراکز علم و ادب مبدل شد و «علما و شعرای برجسته دربار غزنه از بیرون بدان جا آمدند.» (باسورث، ۱۳۶۲: ۱۳۳/۱)

سلطان محمود به حفظ میراث فرهنگی تظاهر و در محافل ادبی و علمی شرکت می‌نمود و حتی برخی او را مؤلف کتاب «تفرید الفروع» در فقه می‌دانند. (ناظم، ۲۰۰۷: ۲۱۹) اما چنانکه از شیوه سیاست او برمی‌آید، انگیزه‌اش در جمع ادیبان و عالمان در پایتخت حکومتش غزنه، نه حمایت از فرهنگ و عشق بی‌غرضانه به دانش که رغبت و تمایل دنیوی در گرد آوردن افراد معروف و برجسته عصر بود. (بارتولد، ۱۳۶۶: ۴۳۱) محمود همچنین در جریان فتوحات خود تمام کتابخانه‌ها را به غزنه آورد. علاقه مفرط او به گرد آوردن شاعران و عالمان تا حدی بود که در صورت لزوم با زور و تهدید به این کار دست می‌زد. (باسورث، ۱۳۶۲: ۱۳۲؛ میرخواند، ۱۳۷۳: ۱۲۶) چنانکه در نامه‌ای به ابوالعباس مأمون خوارزمشاه نوشت: «شنیدم که در مجلس خوارزمشاه چند کس اند از اهل فضل که عدیم‌التظیرند چون فلان و فلان، باید که ایشان را به مجلس ما

فرستی تا ایشان شرف مجلس ما حاصل کنند و ما به معلوم و کفایات ایشان مستظهر شویم، و آن منت از خوارزمشاه داریم.» (عروضی، ۱۳۸۰: ۱۱۸)

بیهقی نیز در انتقال خاندان تبانی، که فقهای حنفی بودند، از نیشابور به غزنه می‌نویسد: «هر کجا مردی یا زنی در صنعتی استاد یافتی این جا (غزنه) می فرستاد.» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲۵۴/۱) به نظر می‌رسد سلطان محمود ماندگاری نام خود در تواریخ و اشعار را راهی برای تبلیغ روزافزون خود می‌انگاشت و بدین سبب صله‌های فراوان به شاعران می‌بخشید تا جایی که «شاعران را بر جمله عالمان فضل نهادی و عطایای ایشان زیادت دادی.» (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۶۹) این بخشش‌ها نام او را تا مدت‌ها به عنوان فردی با جود و احسان در خاطره‌ها نگاه داشته بود، به طوری که امیر ابوسعید منصور بن محمد عاصی فوشجی (۵۲۰-۵۴۲ ه.ق) که ۳۱ سال بعد از وفات محمود به دنیا آمد، از جود و احسان او مثال می‌زند.^۲ (هروی بغدادی، ۱۴۱۸: ۳۶) با وجود این بخشش‌ها برخی از این عالمان و ادیبان تمایلی به خدمت در دربار غزنوی نداشتند؛ بزرگانی که اسامی بسیاری از ایشان توسط مورخان ذکر نشده است. بنابراین، چیزی به جز اشاراتی پراکنده در لابلای کتب از آنان باقی نمانده است و هیچ کس جز متخصصان کتب فلسفه، نجوم و علم کلام از آن مطلع نیست.

مهمترین عامل دوری اندیشمندان از دربار محمود، تعصب مذهبی و رواج سیاست دینی در عهد او بود. در پی این سیاست که همسو با سیاست خلفای بغداد در سرزمین‌های اسلامی به اجرا درمی‌آمد، آزادی عقیده‌ای که تا اواخر قرن چهارم وجود داشت، از میان رفت و جای خود را به تقشف و خشکی و سبک‌مغزی داد. به این سبب، صاحبان آراء فلسفی یا به سختی مورد تعقیب قرار گرفتند یا ناچار گردیدند که عقاید خویش را به شدت و بیشتر از سابق به آراء اهل مذهب بیامیزند. (صفا، تاریخ علوم عقلی، ۱۳۷۴: ۱۳۶)

نحله‌هایی که گرایش‌های عقلی داشتند و انسان مدار بودند، در این دوره به شدت نفی شدند و اصحاب آنان مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. یکی از برجسته‌ترین گروه‌هایی که در دوره غزنویان سرکوب شد معتزله بود.

معتزله

اهل اعتزال، خردگرایانی بودند که به سبب توجه به مبانی عقلی و بحث در مسائل مهمی مانند: عدل، توحید، اختیار و نفی رؤیت و خلق قرآن و نظایر آن و مناقشه با فرق مختلف اسلامی مانند

اهل سنت و حدیث و ملل غیر اسلامی مثل: مانویّه و مجوس و نصاری و یهود که معمولاً کلام مدوّن و استواری داشتند، ناگزیر محتاج به اتخاذ روش منطقی و فلسفی برای پیروزی خود بودند و به همین سبب گروهی از ایشان به منطق و فلسفه یونانی متوجّه شدند و در روش برخی از فلاسفه تعمّق و تحقیق کردند و کتب منطق و فلسفه را مورد مطالعه قرار دادند و حتی برخی از آنان مانند ابراهیم بن سیار^۳، در بسیاری از مباحث فلسفه که زائد بر احتیاجات متکلمان معتزله بود وارد شدند. اگرچه عالمانی حدیث و سنت غالباً با این عمل معتزله مخالفت می کردند، لکن به هر حال آنان منشأ تحوّل از جهت توجّه به علوم عقلی در میان مسلمانان گردیدند و به سایر جریانات در پیشرفت علوم کمک کردند. (صفا، تاریخ علوم عقلی، ۱۳۷۴: ۱۳۱؛ حلبی، ۱۳۷۶: ۷۳)

اما خوش بینی بیش از حد به عقل، گروه‌های مختلف از متکلمان را به نابودی کشاند. عده‌ای، تندروی‌های معتزله در اشاعه و تبلیغ عقاید خود به دیگران در زمان حکومت خلیفه متوکّل عباسی را سبب عکس‌العمل‌های شدید متوکّل علیه معتزله می‌دانند. «تندروی معتزله در تبلیغ و اشاعه عقاید خود به عکس‌العملی سخت علیه ایشان انجامید. متوکّل عباسی برخلاف سه خلیفه پیشین خود در سال ۲۳۳ ه.ق با معتزله به مخالفت برخاست و در پی آزار و تعقیب ایشان برآمد و عقیده حادث بودن و خلق قرآن را غیر شرعی و کفر شمرد.» (مشکور، بی تا: ۶۸)

عده‌ای نیز برخوردهای خشن و کاملاً سیاسی را باعث شکست این مذهب می‌دانند. «متوکّل با عقیده مأمون و معتصم و واثق مخالفت کرد و جدل و مناظره در آراء را ممنوع ساخت و هر که را بدین کار دست زد، مجازات نمود و امر به تقلید داد و روایت و حدیث را آشکار کرد.» (گلپایگانی، ۱۳۸۱: ۲۶۰-۲۵۹)

سخت‌گیری نسبت به معتزله که اهل بحث و نظر و استدلال بودند، از این هنگام شروع شد و اندک‌اندک به نهایت شدت رسید. (صفا، تاریخ علوم عقلی، ۱۳۷۴: ۱۳۴) در واقع معتزله با روی کار آمدن غزنویان شکست خورد. علت این شکست را می‌توان غلبه اهل حدیث و اشاعره دانست. «غلبه اهل حدیث و اشاعره بعد از نیمه اول قرن پنجم هجری، موجب شد شعله ذوق و استعداد و تحقیق مسلمانان و از آن جمله ایرانیان فرونشست و اندک‌اندک بازار کسانی رونق گرفت که علوم عقلی را تحریم کردند و کتب فلسفه و ریاضی را سوختند و عالمان و حکما را به جرم آن که مذهب تعطیل دارند، کشتند. نقش ابوالحسن اشعری^۴ در ویران ساختن مفاخر مادی و معنوی عصر طلایی و پیروزی آنها، به چیرگی سنت‌گرایی انجامید که برای اندیشه علمی و مستقل زبانبار بود و با درهم‌آمیختن حساب علوم و مذهب، موجب زوال علمی گردید.» (قانعی راه، ۱۳۷۹: ۴۹)

مدارس و مراکز علمی

سلطان محمود مدارس و مساجد بسیاری را برای تحصیل و تدریس بنا کرد. غالباً در کنار مدارس، کتابخانه ساخته می‌شد. «...و در جوار این مسجد، مدرسه‌ای بنا نهاد و آن را به نفایس کتب و غرایب تصانیف ائمه مشحون کرد، مکتوب به خطوط پاکیزه و مقید به تصحیح عالمان و ائمه و فقها.» (جرفاذقانی، ۱۳۸۲: ۳۸۸)

امیرنصر، برادر سلطان محمود نیز «به مذهب ابوحنیفه رَجْمَهُ اللهُ متمسک بود و به تربیت اصحاب و تمشیت کار متحنفہ متبرک و در جوار قاضی ابوالعلا، مدرسه ای ساخت و اموال بسیار در عمارت آن صرف کرد و ضیاع و عقار فراوان بر آن وقف فرمود» (جرفاذقانی، ۱۳۸۲: ۴۰۲). مدرسه صابونی از مدارس این دوره است که کتاب‌های ارزشمندی از جمله تفسیری که به فرمان خلف بن احمد نگاشته شده بود، در آنجا نگهداری می‌شد. (همو، ۲۱۴) فرهنگ‌دوستانی نظیر ابوبکر بُستی نیز در کنار خانه خویش مدرسه می‌ساختند و اموالی را وقف آن می‌کردند. (امین ریاحی، ۱۹۶۷: ۸۰/۴)

نفوذ عالمانی اهل سنت و فقه‌های اشعری در این دوره به حدی بود که مدارس بر اساس اهداف مذهبی ایشان اداره می‌شد (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۶۲: ۲۰۹/۱؛ میرخواند، ۱۳۷۳: ۵۹۹/۴) و مباحث عقلی و فلسفی در آن جایگاهی نداشت. (امین ریاحی، ۱۳۸۱: ۱۰۸) آنان علوم نقلی را مبنای تعلیم و تربیت قرار دادند که با سیاست‌های دولت و منافع دینیشان سازگار بود. می‌توان گفت هدف اصلی از تأسیس این مدارس، گسترش مذاهب اهل سنت بود. این تلاش‌ها در جهت گسترش مذاهبی که راه چون و چرای عقلی را بسته بود، کندی و رکود سیر تکاملی علوم عقلی و فلسفی را در پی داشت.

نتیجه‌گیری

با وجود حمایت‌های سلطان محمود از عالمان، بخارا در دوره سامانیان از نظر شکوفایی علمی و ادبی جایگاه والاتری نسبت به غزنین داشت. این امر از یک سو ناشی از تسامح و تساهل امرای سامانی و از سوی دیگر به دلیل تعصب مذهبی سلاطین غزنوی و توجه ایشان به امور منقول بود. چنانکه گفته شد، آغاز تسلط شاهان غزنوی در ایران همراه با سختگیری‌های مذهبی و اعتقاد به آراء اهل سنت و حدیث و فرار از عقاید معتزله و حکما بود. آنان از بحث و نظر جلوگیری کردند و با اعتقاد به تسلیم و تقلید، سیر اندیشه عقلی را به انحطاط کشاندند. با ظهور

این دسته در میان مسلمانان، مخالفت با علم و عالمان و عناد با تأمل و تدبّر در امور علمی و تحقیق در حقایق و انتقاد آراء عالمانی سلف، آغاز شد. آنچه از نظر محدثان مورد تأیید بود، محدود کردن دایره عقل و احترام بسیار به روایات و منحصر ساختن بحث‌ها در حدود الفاظ بود. اما نتیجه آن شد که: «این امور سبب عمده ضعف تفکر و تفضیل نقل بر عقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسک به نصوص بدون تعمق در مقاصد آن، بغض و کراهیت نسبت به فلسفه و اجزاء آن و درآوردن متفکرین در شمار ملحدین و زنادقه گردید. این‌ها نتایجی بود که بعد از اختناق اعتزال بر عقل‌های مسلمانان چیره گردید و آنچه در کتب بود بر آنچه در عقل محترم است، برتری یافت و به همین سبب عالمی که از نصوص دینیّه و لغوّه مطالب بسیار در حفظ داشت، بر عالمی که قلیل الحفظ و کثیرالتفکر بود، رجحان یافت و عالم مقلد از عالم مجتهد برتر شمرده شد و اکرام محدث و فقیه بر بزرگداشت فیلسوف و متفکر فزونی یافت و در نتیجه، فلسفه و سایر علوم عقلی روزبه‌روز از رونق و رواج افتاد، تا به جایی که نظایر محمدبن زکریّا و ابونصر و ابوریحان و ابوعلی، حکم سیمرغ و کیمیا یافتند و جای شخصیت‌های بارز طب و طبیعیات و منطق و الهیات را فقها و محدثان و مفسران و متکلمان اشعری و کرامی و جز آنان گرفتند. در قرن چهارم و پنجم هم، معتقدات اهل سنت همچنان تقویت شد و از آن‌جمله القادر بالله (۴۲۲-۳۸۱ه.ق) با نشر «اعتقاد قادری» بر روش اهل سنت و حدیث، مذهب آنان را مجدداً تأیید کرد.» (صفا، تاریخ علوم عقلی، ۱۳۷۴: ۱۳۶-۱۳۵)

اهل اعتزال با دفاع از عقلانیت بدون تقلید موجب توسعه علم و فلسفه شدند. در نهضت ترجمه شرکت کردند و به مطالعه فلسفه یونانی و علوم اوایل علاقه‌مندی نشان دادند. از سوی دیگر اشاعره، حنابله و اهل حدیث، کاربرد اصول عقلانی و قیاسی را در درک مذهب، بدعت دانسته، بر ایمان صیرف تأکید نمودند و به این دلیل غلبه آنها به زوال علم و فلسفه انجامید. (قانعی راد، ۱۳۷۹: ۴۸-۴۹) جریانات فکری خردگرا و آزاداندیش اصحاب رأی و معتزله تا انقراض حکومت سامانیان موجب رشد علوم گشت، اما با روی کار آمدن غزنویان، جزم‌اندیشی و عقل‌گریزی اشاعره و سنت‌گرایان اصحاب حدیث سبب سترونی علوم، بویژه علوم عقلی گردید.

پی‌نوشت

- ۱- عطوفت و مهر ایشان مقصد غربا و ادبای جهان شده و اموال ایشان برآرندة آرزوها گشته و جانب آبادانشان اقامتگاه خرم خردمندان آمده و نرخ آگاهی در بازار جوانمردی ایشان رواج یافته و مردانگیشان عهده دار جبران خسارت و رهایی اسیران گشته بود و فاضلان و برگزیدگان برکشیده تربیت و پرورش یافته بخشش ایشان بودند.
- ۲- نصحتکم یا ملوک الارض لاتذعوا کسب المکارم بالاحسان و الجود هدی خزائن محمود قد انتبهت و لا انتهاب لنا فی ذکر محمود - ای پادشاهان زمین! شما را نصیحت می‌کنم به دست آوردن مکارم و بزرگی‌ها توسط جود و احسان را رها نکنید. - این گنجینه‌های محمود است که به غارت رفته اما ما ذکر و یاد او را به یغما نمی‌بریم.
- ۳- «ابواسحق ابراهیم بن سیرین هانی، النظم بلخی یا بصری، معروف به نظام بصری یا ابراهیم نظام (وفات، ۲۳۱ ه.ق.)، از بزرگترین شیوخ معتزله بصره در سده سوم هجری بود و در علم کلام تواناترین متکلم او را شمرده‌اند و گفته‌اند که وی بیش از همه در فلسفه تعمق داشته و در باور کردن علم کلام از آن بهره گرفته است.» (حلبی، ۲۱۰)
- ۴- «ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری از احفاد ابوموسی اشعری (فت، ۴۲ ه.ق.) صحابی مشهور بود، در سال ۲۶۰ در بصره متولد شد و به سال ۳۲۴ ه.ق. در بغداد درگذشت. وی که بزرگترین و نخستین نماینده مذهب اشعریه است (اشعریه اساساً منسوب به نام او هستند) از زکریای ساجی، ابوخلیفه جمحی، سهل بن نوح بصری، محمدبن یعقوب مؤری، مصری و عبدالرحمن خلف صبی مصری حدیث شنید.» (حلبی، ۴۵)

منابع

- ۱- ابن ابی اصیبعه، ابوالعباس احمد بن القاسم بن خلیفه بن یونس الخزرجی، عیون الأنبیاء فی طبقات الأطباء، به کوشش نزار رضا، بیروت، دارالکتب العلمیه الحیاه، ۱۹۶۵ ق؛
- ۲- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، سفرنامه ابن حوقل، ترجمه جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، تهران، چ دوم، ۱۳۶۶ ش؛
- ۳- ابن خلکان، وفیات الاعیان، بیروت، دارالعلم، ۱۴۱۷ ق؛
- ۴- ابن سینا، ترجمه حال ابن سینا، در زندگانی کار و اندیشه و روزگار پور سینا، به کوشش سعید نفیسی، چاپ دانش، چ ۱، ۱۳۳۳ ش؛
- ۵- ابن کثیر، ابی‌الفداء اسماعیل القرشی، البدایه و النهایه فی التاریخ، دمشق-بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۲۴ ق؛
- ۶- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی و فرهنگی، چ سوم، ۱۳۶۸ ش؛
- ۷- امین ریاحی، محمد، زندگی، اندیشه و شعر کسایی مروزی، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران، انتشارات علمی، چ دهم، ۱۳۸۱ ش؛
- ۸- بارتولد، ولادیمیر ویچ، ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات آگاه، چ دوم، ۱۳۶۶ ش؛
- ۹- باسورث، ادmond کلیفورد، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۲ ش؛

- ۱۰- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، به کوشش علی اکبر فیاض، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، چ سوم، ۱۳۷۵ش؛
- ۱۱- ثعالبی، عبدالملک بن محمد، یتیمه الدهر، تحقیق دکتر احسان عباس، بیروت، ۱۹۶۸-۱۹۷۲م؛
- ۱۲- جرافدقانی، ناصح بن ظفر، ترجمه تاریخ یمنی، به کوشش جعفر شعرا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ چهارم، ۱۳۸۲ش؛
- ۱۳- جتیی، فیلیپ خلیل، شرق نزدیک، ترجمه قمر آریان؛ تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰م؛
- ۱۴- حلبی، علی اصغر، تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، تهران، انتشارات اساطیر، چ دوم، ۱۳۷۶ش؛
- ۱۵- خلیفات، ابوالحسن، مقدمه بر رسائل ابوالحسن عامری، ترجمه مهدی تدین، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ اول، ۱۳۷۵ش؛
- ۱۶- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، به کوشش محمد نعیم العرقسوسی، بیروت، مؤسسه الرساله، چ نهم، ۱۴۱۳ق؛
- ۱۷- ربانی گلپایگانی، علی، درآمدی بر علم کلام، بی‌جا، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۱ش؛
- ۱۸- رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، به کوشش احمد آتش، تهران، دنیای کتاب، چ اول، ۱۳۶۲ش؛
- ۱۹- السبکی، ابونصر، طبقات الشافعیه الكبرى، تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، مطبعه عیسی البابی الحلبی، ۱۹۶۷؛
- ۲۰- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳؛
- ۲۱- صفاء ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، تهران، فردوس، ۱۳۶۶؛
- ۲۲- _____، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ پنجم، ۱۳۷۴ش؛
- ۲۳- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ق؛
- ۲۴- عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی، چهارمقاله، تصحیح علامه محمد قزوینی، تصحیح مجدد و شرح لغات به اهتمام محمد معین، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۰ش؛
- ۲۵- غیاث الدین بن همام الحسینی معروف به خواندمیر، دستورالوزراء، تحقیق سعید نفیسی، تهران؛
- ۲۶- فرای، ریچارد، بخار ادستاورد قرون وسطی، ترجمه محمد محمودی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۶۵ش؛
- ۲۷- قانع‌راد، محمد امین، جامعه‌شناسی رشد و افول علم در ایران، بی‌جا، انتشارات مدینه، ۱۳۷۹ش؛
- ۲۸- مستوفی، ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی، خردنامه، به تصحیح و کوشش ادیب برومند، بی‌جا، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۷؛
- ۲۹- مشکور، محمدجواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم، بی‌جا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بی‌تا؛
- ۳۰- میرخواند، محمد بن خاوندشاه بلخی، روضه الصفا، به تهذیب و تلخیص عباس زریاب، تهران، انتشارات علمی، چ اول، ۱۳۷۳ش؛

- ۳۱- ناظم محمد، السلطان محمود الغزنوی حیاتہ و عصرہ، ترجمہ عبداللہ سالم الزلیتنی، طرابلس، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۷؛
- ۳۲- هروی بغدادی، حسین بن محمد بن عبدالوہاب بارع، طرائف الطرف، تحقیق ہلال ناجی، بیروت، ۱۴۱۸ھ.ق.